

## حکم فقهی هجرت و کودکان مراقق\*

□ مصطفی همدانی\*\*

### چکیده

هجرت از آموزه‌های مهم فرهنگی اسلام است که در راستای تعالی انسان تشریح شده و قرآن کریم آثار دنیوی و اخروی فراوانی بر آن وعده داده است. در همین راستا فقیهان آیات و روایات مرتبط را تحلیل کرده و به وجوب هجرت بر مکلفان در شرایطی خاص رسیده‌اند. در ذیل این مسأله، هجرت کودکان قرار دارد که اندیشه قاطع فقیهان بر عدم وجوب هجرت بر ایشان است. برخی فقیهان با استناد به قرآن کریم بر این باور شده‌اند که حکم هجرت در ظرف وجوب آن متوجه کودکان مراقق نیز هست. پژوهش فرارو این پرسش را بررسی کرده است که «در شرایط وجوب هجرت بر مکلفان، وظیفه کودکان مراقق در برابر این حکم فقهی چیست». این تحقیق با روش تحلیل اجتهادی پرسش یادشده را کاویده و نتایج به دست آمده نشان داده که مستند سمعی (قرآنی) قائلان به وجوب هجرت، قاصر از مدعاست اما نگارنده با تحلیل عقلی، از باب مقدمه واجب، ادعا می‌کند که در یک صورت واجب است کودک مراقق هجرت کند و آن صورتی است که احتمال عقلایی دهد پس از بلوغ نمی‌تواند هجرت کند. بنابراین، سخن مشهور در عدم وجوب هجرت بر کودکان مراقق تا سن بلوغ هم در این صورت، مقرون به صواب نیست.

کلیدواژه‌ها: کودک، هجرت، کودک مراقق، مراقق، فقه کودک.

\* تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۱۱/۱۰؛ تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۶/۱۳.

\*\* استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، ایران: (mal3577ma@gmail.com).

## مقدمه

هجرت از آموزه‌های پُربسامد قرآنی است که در روایات نیز بر آن تأکید فراوان شده است. قرآن کریم مؤمنان را به منظور حفاظت از هویت فرهنگی جدیدی که بر پایه تعالیم اسلامی یافته‌اند تشویق کرده از دیار خود (که به اصطلاح دارالکفر بوده و زمینه تعالی معنوی و انجام وظایف دینی در آن فراهم نبوده) کوچ کنند و مهاجران را به گشایش‌های مادی فراوان در همین دنیا و نیز اجر معنوی بزرگ در آخرت بشارت داده است:

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَفَاتَلُوا وَقَاتَلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ؛ آن‌ها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، بیقین گناهان‌شان را می‌بخشم و آن‌ها را در باغ‌های بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند و بهترین پاداش‌ها نزد پروردگار است (آل عمران: ۱۹۵).

وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ کسی که در راه خدا هجرت کند، جاهای امن فراوان و گسترده‌ای در زمین می‌یابد. و هرکس بعنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او، از خانه خود بیرون رود، سپس مرگش فرا رسد، پاداش او بر خداست و خداوند، آمرزنده و مهربان است (نساء: ۱۰۰).

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْأَجْرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ آن‌ها که پس از ستم دیدن در راه خدا، هجرت کردند، در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آن‌ها می‌دهیم و پاداش آخرت، از آن هم بزرگ‌تر است اگر می‌دانستند! (نحل: ۴۱).

نیز در روایت است که هرکس در راه هجرت از دنیا رود در قیامت با اصحاب بدر (شهادی

بدر) محشور می‌شود:

عَلَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ  
عَنْ أَبِي حُجْرٍ الْأَسْلَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ... مَنْ مَاتَ  
مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حُسْرَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَعَ أَصْحَابِ بَدْرٍ (كليني، ۱۴۰۷: ۱/۴  
۵۴۸؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۴/۳۳۴).

همچنین قرآن کسانی را که در فضای فرهنگی خفقان هستند و نمی‌توانند در آن محیط  
فرهنگی رشد معنوی کنند و زمینه هجرت هم برای آنان فراهم است اما با این وصف هجرت  
نمی‌کنند سخت نکوهش فرموده و در آخرت در زمره دوزخیان دانسته است:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ  
فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ  
وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ کسانی که فرشتگان (قبض ارواح)، روح آن‌ها را گرفتند در حالی  
که به خویشان ستم کرده بودند، به آن‌ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با  
این‌که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟!))» گفتند: «ما در سرزمین خود،  
تحت فشار و مستضعف بودیم.» آن‌ها [فرشتگان] گفتند: «مگر سرزمین خدا،  
پهن‌تر نبود که مهاجرت کنید؟!» آن‌ها (عذری نداشتند، و) جایگاه‌شان دوزخ است،  
و سرانجام بدی دارند (نساء: ۹۷).

بدین‌سان بر عموم مکلفان که در سرزمین کفر هستند و نمی‌توانند در آن وظایف خود را  
ادا کنند و از طرف دیگر تمکن از هجرت نیز دارند، واجب است به سوی سرزمین اسلامی  
هجرت کنند.<sup>۱</sup>

مکلفان در برابر هجرت بر سه قسم‌اند: ۱) کسانی که هجرت بر آنان واجب است و آنان  
افرادی‌اند که در سرزمین کفر و شرک باشند و مسلمان شوند اما نتوانند در آن‌جا دین خود را  
آشکار کنند و عذری برای عدم مهاجرت چون بیماری و امثال آن نداشته باشند؛ ۲) کسانی  
که هجرت بر آنان مستحب است و آنان کسانی‌اند که به علت اقتداری که دارند در سرزمین  
کفر و شرک می‌توانند دین خود را اظهار کنند. اینان هم بهتر است مهاجرت کنند تا در فراوانی

کفار مشارکت نکنند؛ ۳) گروه سوم کسانی اند که هجرت بر آنان واجب یا مستحب نیست و آنان افراد مسلمان ناتوان از هجرت اند.<sup>۲</sup> مقصود از قدرت آشکار کردن دین این است که آزار و اذیتی در برابر انجام فرائض و مستحبات دینی متوجه فرد مسلمان نشود.<sup>۳</sup> مستند فقیهان در وجوب هجرت، اجماع و عقل (مقدمه واجب) و آیات یاد شده است.<sup>۴</sup> همه فقیهان شیعه بدون مخالفی معتقدند هجرت دستوری است که همچنان باقی است و چنین نیست که مخصوص صدر اسلام باشد.<sup>۵</sup>

بدون شک بالغان از مخاطبان اصلی این تکلیف اند؛ همان طور که کودکان غیرمراهق به علت این که نابالغ اند و از طرف دیگر به علت این که به سن مراقبه نرسیده اند و از این رو توانایی جسمی هجرت ندارند، مکلف به این حکم نیستند. بالغان و کودکان نابالغ، دو سر یک طیف اند و حکمشان روشن است. اما در این میان کودکان مراقب قرار دارند که وظیفه آنها مورد بحث است. پرسش این است که «آیا کودکان مراقب نیز به علت درک عقلی از اهمیت این وظیفه و نیز توانایی جسمی انجام هجرت، موظف به هجرت اند یا نه».

دیدگاه مشهور در میان فقیهان این است که عموم کودکان از جمله مراقبان تا زمانی که به سن بلوغ نرسیدند از هر تکلیفی از جمله تکلیف به هجرت معاف اند. این دیدگاه متکی به ادله ای چون اجماع و روایت رفع القلم است. برخی فقیهان چون مرحوم آیت الله اردبیلی و مرحوم آیت الله تهرانی از فقیهان معاصر به وجوب هجرت بر ایشان قائل اند. این مقاله به این موضوع پرداخته و اندیشه قائلان یاد شده را نقد و نظر مشهور را تقویت می کند. طبق تتبع نگارنده هیچ پژوهش مستقلی که این موضوع را به طور جامع بررسی کرده باشد تا کنون منتشر نشده است.

### مفهوم شناسی کودک و مراقب

واژه «کودک» به عنوان ترجمه «صبی»<sup>۶</sup> در اصطلاح فقه، همواره در معنایی متقابل با بلوغ به کار می رود. (نک: علامه حلی، ۱۴۱۹، ۲: ۲۹۸) بنابراین، کودک در اصطلاح فقه عبارت است از

نابالغ؛ یعنی فردی [پسر یا دختری] که به حد بلوغ نرسیده باشد. مقصود از بلوغ نیز مقطعی از رشد است که فرد را مکلف به تکالیف شرعی می‌کند. این مقطع با سه علامت مشخص شده است که تحقق هر کدام به تنهایی برای ورود به این مقطع کافی است: رویش موی خشن در شرمگاه، خارج شدن منی، رسیدن به سن پانزده سال تمام قمری در پسر و نه سال در دختر (طوسی، ۱۳۸۷: ۲۱/۸؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۸۵/۲).

کودک در این اصطلاح بر دو قسم است: کودکی که ممیز است و کودکی که ممیز نیست. کودک ممیز نیز به مراهق و غیرمراهق تقسیم می‌شود (نک: طوسی، ۱۳۸۷: ۱، ۳۲۸؛ شهید اول، ۱۴۱۹: ۴/۳۸۵؛ کرکی، ۱۴۱۴: ۹۷/۶؛ یزدی، ۱۴۱۹: ۱، ۵۵۰).

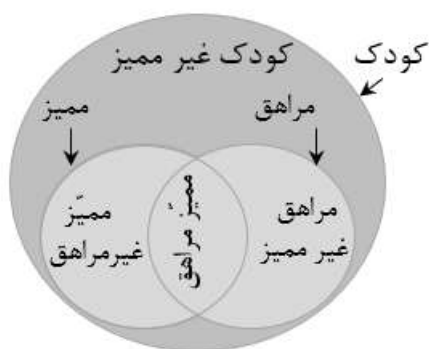
کودک ممیز، عنوانی فقه‌ساخته است؛ یعنی با لفظ «ممیز» یا مشتقات آن در روایات وجود ندارد.<sup>۷</sup> این اصطلاح در ابواب مختلف فقه به کار رفته است؛ مانند بحث صحت عبادات ممیز، لزوم پوشاندن عورت و صحت انجام معاملات با وی. فقیهان معاصر معمولاً کودک ممیز را «نابالغی که خوب و بد را درک کند» دانسته‌اند. (امام خمینی، ۱۴۲۶: ۳۰۱/۲۴ و ۳۰۶ و ۵۴۴) اما روشن است که «درک خوب و بد» در مسأله صحت عبادات غیر از درک خوب و بد در صحت معاملات است. با توجه به فرصت محدود مقاله، از حل دقیق معضل مفهوم‌شناختی این کلیدواژه که دارای اضلاع فقهی، روان‌شناختی، انسان‌شناختی و تربیتی است چشم‌پوشی و به معنای برگزیده و مناسب رفع نیاز، اکتفا می‌شود. به نظر می‌رسد بهترین تعبیر در این زمینه، از آن شیخ طوسی است که می‌گوید: ممیز یعنی فردی که بتواند تکلیفی که بر او واجب است را به همان شکل که واجب است ادا کند (طوسی، ۱۴۱۷: ۱/۱۹۴).

مراهق نیز از عناوین فقه‌ساخته محسوب می‌شود. گرچه درجه انتزاع آن از ممیز پایین‌تر است؛ زیرا تعبیر «راهق» که بسیار نزدیک به مراهق است، در روایات مربوط به کودکان نابالغ به کار رفته است. (کلینی، ۱۴۰۷: ۴/۸۶؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۲/۸۰؛ طوسی، ۱۴۰۷: ۲/۳۸۰).

مراهق در لغت عبارت است از کودکی که به بلوغ «نزدیک» شده است. (جوهری، ۱۳۷۶،

۴: ۱۴۸۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۰/ ۱۳۰) متأسفانه این کلیدواژه مهم، محوری و پربسامد در مصادر فقهی به گونه‌ای مناسب تبیین نشده است؛ چه تعریف مفهومی دقیق که ابعاد و مؤلفه‌های معنایی همراهی را معین کند و چه تعریف عملیاتی و شاخص‌دار منسجمی که تشخیص مصداق آن را میسر سازد در منابع فقهی نیامده است. در منابع علم حقوق نیز این واژه بسیار کم به کار رفته و در همان مورد نادر نیز به توضیح لغوی آن یعنی «کودک نزدیک به بلوغ» قناعت شده است (رک: امامی، ۱۳۸۴: ۴/ ۳۳۷). در هر صورت، در این جا نیز ناچاریم از تحلیل دقیق اصطلاحی این واژه بگذریم و به مناسب‌ترین ادبیات موجود در تبیین آن قناعت کنیم. از میان اظهارات گوناگون و گاه ناهمساز که از فقهای شیعه رسیده است، این دو تعریف که با هم‌افزایی مفهومی می‌توانند تا حدی این اصطلاح را تبیین کنند، مناسب به نظر می‌رسند: همراهی عبارت است از کودکی که تمییز قوی‌تر از ممیز دارد (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۰/ ۱۹۶) و به جهت عقل و درک و مورد اعتماد بودن در جامعه، نوعی شبه‌بالغ است. (عاملی، ۱۴۱۹: ۱۷/ ۲۰۹).

ممکن است پنداشته شود هر همراهی ممیز نیز هست که در این صورت ارتباط آن‌ها عموم و خصوص مطلق است؛ ولی با توجه به تحلیل‌های ارائه شده به‌ویژه در معنای مختار، روشن شد هر همراهی لزوماً ممیز نیست و به همین جهت، ارتباط این سه مفهوم، عموم و خصوص من وجه است. به این صورت که کودک، شامل غیرممیز، ممیز و همراهی است و برخی ممیزها همراهی نیز هستند و



نمودار ارتباط مفهومی کودک و زیرمجموعه‌های آن (منبع: نگارنده)

برخی همراهی‌ها ممیز نیستند و برخی ممیزها همراهی هم هستند. این ارتباط در نمودار روبه‌رو نمایش داده شده است.

## ادبیات روایی و فقهی بحث هجرت و حکم هجرت کودکان

با همه اهمیتی که بحث هجرت در قرآن و روایات دارد، در کتب روایی اربعه اولیه بابی با عنوان هجرت وجود ندارد. صاحب وسائل نیز برای درج این آموزه‌های دینی تدبیری نیاندیشیده و تنها بابی با عنوان «بَابُ تَحْرِيمِ التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَ سُكْنَى الْمُسْلِمِ دَارِ الْحَرْبِ وَ دُخُولِهَا إِلَّا لِضَرُورَةٍ وَ حُكْمِ قَتْلِ الْمُسْلِمِ بِهَا وَ أَنَّ مَنْ ذَهَبَتْ زَوْجَتُهُ إِلَى الْكُفَّارِ فَتَزَوَّجَ غَيْرَهَا أُعْطِيَ مَهْرَهَا مِنْ بَيْتِ الْمَالِ» ایجاد کرده که تعبیر «تحریم سکنی المسلم دار الحرب» مربوط به بحث هجرت است (حرعاملی، ۱۴۰۹: ۱۵/۹۹). اما مرحوم مجلسی در بحارالانوار بابی با عنوان «باب وجوب الهجرة و أحكامها» ایجاد کرده است و آیات و برخی روایات مرتبط را در آن درج کرده است (مجلسی، ۱۴۱۰: ۹۹-۹۷، ۹۷). این کتاب هم از آن‌جا که بر پایه آیات قرآنی تدوین شده؛ یعنی محور ابواب را از آیات قرآن برگرفته و سپس در ذیل آیات به درج روایات پرداخته است.

در آثار شیخ مفید، ابن جنید و قاضی ابن براج بحث جهاد وجود دارد اما بحثی از هجرت نیست. (نک به: مفید، ۱۴۱۳: ۸۰۷؛ ابن براج: ۱۴۰۶: ۱/۲۹۲؛ ابن جنید، ۱۴۱۶: ۱۶۳-۱۵۲) در مقنع مرحوم صدوق حتی بحث جهاد هم وجود ندارد.

شیخ طوسی برای اولین بار بحث هجرت را بر پایه آیات قرآنی در المبسوط طرح و اقسام آن را از هجرت واجب و مستحب و صورتی که -به تعبیر ایشان- نه واجب است و نه مستحب تبیین کرده است (طوسی، ۱۳۸۷، ۲: ۴-۳). پس از شیخ طوسی، ابن ادریس و صاحب شرایع و علامه در ارشاد تنها همان شق وجوب هجرت را در کتاب جهاد بیان کرده‌اند (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۲: ۱۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ۱: ۲۷۹؛ علامه حلی، ۱۴۱۰، ۱: ۳۴۳). البته مرحوم علامه در تحریر مانند مرحوم شیخ به هر سه قسم (البته به شکل کوتاه) اشاره کرده (علامه حلی، ۱۴۲۰، ۲: ۱۳۰) و در تذکره دقیقاً مانند بیان شیخ، بحث را با ذکر همان آیات قرآنی بسط داده است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۹: ۱۰). شهید اول و محقق سبزواری نیز بسیار کوتاه (در یک سطر)، اقامت در بلاد کفر را برای کسی که تمکن از اقامه شعائر ندارد حرام دانسته‌اند (شهید اول، ۱۴۱۰: ۸۱؛

سبزواری، ۱۴۲۳، ۱: ۳۶۹).

پس از محقق و علامه، در کتاب‌های فقهی متأخر که معمولاً شرح شرایع یا شرح کتب علامه هستند نیز این بحث یعنی حکم فقهی هجرت به جهت وجود در متن یعنی آثار علامه و محقق، بیان شده است (نک به: محقق ثانی، ۱۴۱۴، ۳: ۳۷۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۷: ۴۴۷ - ۴۴۶؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۳: ۱۶؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۲۱: ۳۴).

در روزگار ما هم در متون فقهی مهمی چون عروه و تحریر الوسيله که محور شروح متعدد فقیهان پس از سید یزدی و معاصران هستند بحثی از هجرت وجود ندارد تا ادبیات فقهی شارحان نیز اطراف آن شکل بگیرد. البته در این میان برخی شارحان عروه چون مرحوم سید عبدالاعلی سبزواری با ابتکار خود بحثی کوتاه از وجوب هجرت را در کتاب جهاد افزوده‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳، ۱۵: ۹۹) و مرحوم آیت‌الله خویی نیز در منهج الصالحین با استناد به آیه ۹۸ و ۹۹ سوره نساء، هجرت را بر کسی که نمی‌تواند در سرزمین کفر یا سرزمین خود (که به ظاهر اسم اسلام هم دارد) وظایف دینی را ادا کند، واجب دانسته‌اند مگر بر ناتوانان؛ چون زنان و کودکان (خویی، ۱۴۱۰، ۱: ۳۷۵) و پس از وی شاگردان او هم که بر این کتاب تعلیقه زده‌اند، به مناسبت فتوای او بحث کرده و همین نظر ایشان را تأیید کرده‌اند. (تبریزی، ۱۴۲۶، ۱: ۳۸۶؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸، ۲: ۴۲۳؛ روحانی: ۱: ۵۰۵) برخی معاصران در فقه قرآنی هجرت، مباحثی گسترده تدوین کرده‌اند اما بحث هجرت کودکان را نیاورده‌اند (یزدی، ۱۴۱۵، ۲: ۲۸۳ - ۲۷۷).

### اندیشه مشهور در عدم وجوب مطلق هجرت بر کودکان

مشهور فقیهان شیعه معتقدند هجرت بر کودکان واجب نیست. برخی از ایشان به همان آیه ۹۸ سوره نساء استناد کرده و برخی هم بحثی از هجرت کودکان مطرح نکرده‌اند اما با توجه به نگرش خاص ایشان در فقه اطفال که عموماً مستند به روایت «رفع القلم» است می‌توان گفت در این مسأله هم قائل به عدم وجوب‌اند.



## اندیشه فقهی مرحوم اردبیلی و آیت‌الله تهرانی در وجوب هجرت بر کودکان توانا

نگارنده کسی از فقیهان شیعه نیافته است که قائل به وجوب هجرت بر کودکان مراهم توانا بر هجرت باشد؛ جز مرحوم اردبیلی از پیشینیان در زبدة البیان و آیت‌الله تهرانی از معاصران.

مرحوم اردبیلی در زبدة البیان در تفسیر آیه هجرت از بلاد کفر نوشته است:

كذلك «وَالْوَالِدَانِ» الْأَرْقَاءُ مِنْهُمَا لِأَنَّهُمْ عَاجِزُونَ عَنْهَا أَوْ الصَّغَارُ فَإِنَّهُمْ عَاجِزُونَ عَنِ السَّفَرِ لِصُغُرِ سَنَمِهِمْ، أَوْ غَيْرِ الْبَلُغِ مِنَ الذَّكُورِ، فَيَكُونُونَ غَيْرَ مَكْلَفِينَ، وَ يَكُونُ إِظْهَارُ ذَلِكَ إِشَارَةً إِلَى أَنَّ أَوْلَادَهُمْ غَيْرَ مَكْلَفِينَ بِالْمِهَاجِرَةِ مَعَ عَجْزِهِمْ (اردبیلی: ۳۱۴).

در عبارت ایشان تعبیر «مع عجزهم» وجود دارد. این تعبیر اشاره به این نکته است که اگر

نابالغان توانایی هجرت دارند واجب است مهاجرت کنند.

مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین تهرانی نیز با استناد به همان آیه ۹۸ سوره نساء که مرحوم شیخ طوسی و دیگران با استناد به آن حکم به عدم وجوب هجرت بر کودکان کرده‌اند، بر این باور می‌شود که هجرت بر کودکانی که به عقل رسیده و نزدیک به بلوغ هستند و توانایی هجرت دارند واجب است (تهرانی، ۱۴۲۲، ۴: ۸۸).

ایشان در کتاب معادشناسی این موضوع را بیشتر بسط داده و نوشته‌اند:

طبق این آیه، فرزندان همچون بالغان مورد توبیخ و شماتت و عقاب خواهند بود، وگرنه ذکر آنان در این آیه لغو خواهد بود؛ چون اگر فرزندان مأمور به هجرت نباشند در هر حال مورد تکلیف و خطاب قرار نمی‌گیرند؛ چه برای آن‌ها چاره و حیلۀ برای هجرت ممکن باشد یا نباشد. و از این جا استفاده می‌شود فرزندان که به سنّ بلوغ نرسیده‌اند اما دارای ادراک و تعقل اند (و یستطیعون حیلۀ و یهتدون سبیلاً) و راهی برای مهاجرت خود می‌یابند و به نیروی فهم و فکر خود حیلۀ و چاره‌ای می‌توانند درست کنند، بر آن‌ها هم هجرت به دارالاسلام لازم است؛ زیرا از جمیع مواهبی که خداوند به مؤمنان در دارالاسلام عنایت فرموده است بهره‌مند می‌گردند و از جمیع ضررهایی که در اقامت در دارالکفر متوجه آنان خواهد شد مصون می‌مانند. ... پس از ظهور تنافی بین آیه وَالْوَالِدَانِ که از آن استفاده وجوب هجرت فرزندان به دارالاسلام می‌شود،

و بین اجماع ادعاشده و روایاتی که دلالت بر عدم الزام تکلیف نسبت به فرزندان غیر بالغ دارند؛ بنا به قواعد اصولیه، باید آیه شریفه را به عنوان مخصّص مقدّم داشت و آن اجماع ادعاشده و روایات وارده را به سائر موارد تکلیف غیر از امر به هجرت، تخصیص داد (چون آیه شریفه، اختصاص به مورد مهاجرت دارد و این روایات نسبت به این مورد و سائر موارد، عمومیت دارند) (تهرانی، ۱۳۹۵، ۳: ۷۶ - ۷۳).<sup>۸</sup>

ارزیابی مستند قائلان به وجوب هجرت (دلالت تفسیری آیه ۹۸ نساء)

مستند ایشان آیه زیر است که لازم است دلالت تفسیری آن تحلیل شود:

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا؛ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا؛ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا (نساء: ۹۹ - ۹۷).

همان طور که درباره دیدگاه فقیهان بیان شد، مفسران نیز معتقدند این آیات مخصوص آن زمان نیست و در همه زمان ها حکم وجوب هجرت از سرزمین کفر به اسلام برای متمکنان وجود دارد. البته سرزمین کفر جایی است که مسلمان نتواند در آن احکام دین را بیاموزد و آن ها را عملی سازد و شعائر خود را اقامه کند؛ گرچه اسم آن مکان سرزمین اسلام باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۵: ۵۴).

در تفسیر لغوی «ولدان» چنین گفته شده است: «به کودک مذکر تا قبل از سن بلوغ «ولید» گفته می شود و جمع آن «ولدان» است و به کودک مونث، «ولیده» گفته می شود و جمع آن «ولاند» است» (فیومی، ۱۴۱۴: ۶۷۱؛ زمخشری، ۱۹۷۷: ۶۸۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۳: ۴۶۹). اما به نظر می رسد این تفسیر درباره آیه درست نباشد؛ زیرا در برخی آیات قرآن تعبیر «ولدان» وجود دارد که به نظر می رسد به معنایی اعم از دختر و پسر و فارغ از جنسیت است مانند: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا» (مزل، آیه ۱۷) و: «وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَ مَا يَتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا

كُنِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَ أَنْ تَقُومُوا لِإِيْتَامِي بِالْقِسْطِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا» (نساء: ۱۲۷) که مفسران آن را به معنای پسر نگرفته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۳: ۱۸۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۵: ۱۰۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ۱: ۵۷۰؛ فخررازی، ۱۴۲۰، ۱۱: ۲۳۵). همچنین دست‌کم در کافی هم چندین بار ولدان به معنای اعم از پسر و دختر به کار رفته است (نک به: کلینی، ۱۴۰۷، ۵۳: ۲۴۹؛ ۵: ۲۸؛ ۵: ۲۹؛ ۷: ۴۶؛ ۷: ۱۵۲). در تفسیر این آیه و در موازنه با اندیشه مشهور فقیهان مبنی بر تکلیف نداشتن کودکان چند قول وجود دارد:

۱. ذکر ولدان، مبالغه برای بیان اهمیت وجوب هجرت بر مکلفان است (شوکانی، ۱۴۱۴، ۵۸۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ۲: ۹۲؛ طنطاوی، ۳: ۲۷۷).
  ۲. بیان این است که بر ولی واجب است در صورت تمکن آن‌ها را با خود ببرد (بیضاوی، ۱۴۱۸، ۲: ۹۲؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹، ۱: ۵۵۰؛ قمی، ۱۳۶۸، ۲: ۴۱۹).
  ۳. احتمال دارد منظور از ولدان، مراهقان باشد که در قدرت عقلی مانند مردان و زنان‌اند و لذا تکلیفی که متوجه آنان است برای ایشان هم وجود دارد (زمخشری، ۱۴۰۷، ۱: ۵۵۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ۱۱: ۱۹۷).
  ۴. بسیاری از کودکان چون مراهقان توان هجرت دارند و لذا خداوند دفع این توهم را کرده و فرموده هجرت بر هر توانایی واجب است جز کودکان (مغنیه، ۱۴۲۲، ۲: ۴۱۹).
- در آیات یادشده، «لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً» صفت برای «المستضعفين» یا برای «الرجال و...» است و اشکال ندارد صفتی که جمله و نکره است برای موصوفی که به ظاهر معرفه است آمده باشد؛ زیرا موصوف در این‌جا فردی بعینه نیست (کاظمی، ۲: ۳۵۲). منتهی صفت یادشده، قید احترازی نیست (گرچه ظهور اولیه قید در احترازی است)؛ بلکه در این‌جا به قرینه «المستضعفين» و نیز تهییج مسلمانان برای شرکت در جهاد برای نجات مؤمنان مستضعف، این قید، توضیحی برای بیان وجه استضعاف آنان است و آنچه احتراز را بیان می‌کند همان قید «المستضعفين» است که بیانگر افرادی است که قدرت‌های اجتماعی از ضعف آن‌ها

سوء استفاده کرده‌اند.<sup>۹</sup> مضمون آیه نیز که درباره جهاد است همین تفسیر را تأیید می‌کند؛ یعنی در این موارد که ضعف افرادی دستاویز تجاوز به آنان است، نیاز به قوه قهریه جهاد است تا آن‌ها که مؤمن هم هستند از یوغ طاغوت نجات پیدا کنند. حال آیا از این آیات (نساء: ۹۸ - ۹۷) می‌توان فهمید پس دو نوع مرد و زن و کودک داریم: نوعی که مستضعف‌اند و نوعی که خود توانایی خروج دارند و هجرت بر گروه دوم واجب است و بر گروه اول خیر؟ خصوصاً این‌که در پایان آیه فرموده است خداوند از آنان درمی‌گذرد.

اما به نظر می‌رسد این نتیجه‌گیری درست نیست؛ زیرا اولاً، همان‌طور که در آیه دیگر در همین سوره و در همین مورد فرموده است: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (نساء: ۷۵) دعایی که این افراد می‌کنند و مؤمنانه از خداوند طلب خارج شدن از محیط ظلم دارند شاهد است که آنان از جمله کودکان، همگی ایمان و معرفت به خدا دارند؛ منتهی استضعاف مانع هجرت ایشان است و به همین جهت، لازم است مؤمنان به کمک آنان بشتابند تا ایمانشان بیشتر شکوفا شود. بنابراین، هجرت کودکان خداشناس، ممکن است فقط امری ستوده باشد، نه الزامی. ثانیاً، همان‌طور که در معنای لغوی استضعاف گفته شد، نوعی ناتوانی در دوران کودکی و این سن نهفته است. بنابراین احتمال دارد کودکان به جهت این‌که ذاتاً ناتوانند مورد بخشش و رفع تکلیف عمومی در محدوده حقوق الهی قرار گرفته باشند.

بنابراین تا این‌جا می‌توان گفت طبق عموم حدیث رفع القلم کودکان تا زمان بلوغ مأمور به هجرت نیستند و لسان روایت رفع القلم نیز آبی از تخصیص است؛ چون امتنانی است مگر این‌که منافاتی با امتنان بر غیر داشته باشد که در این‌جا چنین نیست.

### تبیین نگارنده از وجوب عقلی هجرت بر کودکان مراهق

تاکنون روشن شد که نمی‌توان وجوب هجرت بر مراهقان را از دلیل سمعی یعنی آیه شریفه

که مستند قائلان به وجوب هجرت بر کودکان مراهق بود استفاده کرد. اما از آن‌جا که یکی از ادله وجوب هجرت بر بالغان، دلیل عقلی است<sup>۱۱</sup> می‌توان با استناد به آن وجوب آن بر مراهقان در یک صورت خاص را اثبات کرد. در توضیح این دلیل می‌توان گفت موضوع هجرت، صورتی است که مؤمن نتواند وظایف شرعی خود را در سرزمین کفر انجام دهد و به حکم عقل از باب مقدمه واجب لازم است به دارالایمان هجرت کند تا بتواند وظایف دینی خود را آزادانه انجام دهد. حال اگر کودک مراهقی بداند پس از بلوغ نمی‌تواند وظایف خود را به‌درستی انجام دهد و از طرف دیگر توان هجرت دارد، در این‌جا به حکم عقل، هجرت بر او واجب است.

ممکن است گفته شود حدیث رفع این وجوب را از او بر می‌دارد. پاسخ این است که حدیث رفع امتنانی است و امتنان دارای نوعی تخفیف است و تخفیف هم در برهه‌ای خاص است اما چنین فرضی در بحث فرار و باعث می‌شود کودک برای همیشه از انجام وظایف دینی خود ناتوان شود و چنین نتیجه‌ای با خود ماهیت امتنان مخالفت دارد. ممکن است اشکال شود که «پس چرا در بحث تحصیل علم به وظایف دینی قائل به وجوب تحصیل این علم بر کودک مراهق نیستید و آن را با حدیث رفع بر می‌دارید؟» پاسخ این است که در بحث «تحصیل علم به تکالیف دینی» می‌توان تحصیل علم را به کمک همین حدیث امتنان از کودک مراهق برداشت؛ چون او پس از بلوغ تا مدتی مشغول به تحصیل علم خواهد شد و در آن فرصت کوتاه می‌توان به عدم وجوب فرائض بر او قائل شد و چنین نیست که تکالیف تا همیشه از او برداشته شود. اما در این‌جا تکالیف دینی تا همیشه از او برداشته می‌شود.

## نتیجه

بنا بر آنچه بیان شد، ادله قائلان به وجوب هجرت بر کودکان مراهق که قرآنی بودند ضعیف است و آیه شریفه ۹۸ سوره مبارکه نساء، هرگز دلالت بر وجوب هجرت بر کودکان ندارد و طبق عموم حدیث رفع القلم کودکان تا زمان بلوغ مأمور به هجرت نیستند و لسان روایت

رفع القلم نیز آبی از تخصیص است چون امتنانی است؛ مگر زمانی که منافاتی با امتنان بر غیر داشته باشد که در این جا چنین نیست. اما نگارنده با تبیینی عقلی این وجوب را در یک صورت خاص اثبات کرد و روشن شد در صورتی که کودک مراقب احتمال عقلایی بدهد که پس از بلوغ به هر دلیلی نخواهد توانست هجرت کند، واجب است پیش از بلوغ هجرت کند.

## پی نوشتها

۱. محمدبن حسن طوسی، المبسوط في فقه الإمامية، ۲: ۳-۴؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ ۱: ۳۴۳؛ ملا احمد اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان؛ ۷: ۴۴۶؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام؛ ۲۱: ۳۴.
۲. محمدبن حسن طوسی، المبسوط في فقه الإمامية، ۲: ۳-۴؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام؛ ۲۱: ۳۴-۳۶.
۳. محمدبن حسن طوسی، المبسوط في فقه الإمامية، ۲: ۳-۴؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام؛ ۲۱: ۳۶.
۴. ملا احمد اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان؛ ۷: ۴۴۶؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام؛ ۲۱: ۳۴-۳۶؛ سيد عبدالاعلی سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۵: ۱۰۰.
۵. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام؛ ۲۱: ۳۸.
۶. اصطلاح کودک، گاهی به عنوان ترجمه «صغیر» هم به کار می رود؛ اما رابطه «کودک» و «صغیر» عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی صغیر، اعم از کودک است؛ زیرا صغیر در متون فقہی عبارت است از کودک و یا بالغی که به حد بلوغ رسیده اما به حد رشد نرسیده باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸، ۲: ۸۴؛ علامه حلی، إرشاد الأذهان، ۱: ۳۹۵) و رشد نیز عبارت است از عقل تصرف اقتصادی صحیح. (طباطبایی، ۱۴۱۸: ۹: ۲۴۵)
۷. البته کودک ممیز با عناوینی هم ارز در احادیث مطرح شده است. (کلینی، ۱۴۰۷، ۳: ۲۰۸؛ ۵: ۵۲۳؛ ۶: ۱۲۴)
۸. نقل قول با اندکی ویرایش و اصلاح همراه است.
۹. و اسْتَضَعَفَهُ، وَ تَضَعَفَهُ؛ وَ جَدَّهُ ضَعِيفًا، فَرَكِبَهُ بِسُوءٍ. (علی بن اسماعیل بن سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۱، ۴۱۱؛ محمدبن مکرم بن منظور، لسان العرب، ۹: ۲۰۴).
۱۰. ملا احمد اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج ۷، ۴۴۶؛ محمدحسن نجفی، جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، ۲۱: ۳۴-۳۶؛ سيد عبدالاعلی سبزواری، مهذب الأحكام، ۱۵: ۱۰۰.

## کتابنامه

### قرآن کریم.

- ابن ادریس، محمد بن منصور بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۰ق.
- ابن براج، قاضی، عبد العزیز، *المهذب*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۰۶ق.
- ابن جنید، محمد بن احمد کاتب بغدادی، *مجموعه فتاوی ابن جنید*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۶ق.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل، *المحکم و المحيط الأعظم*، چاپ اول، بیروت، ۱۴۲۱ق.
- ابن عجیبه احمد بن محمد، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، دکتر حسن عباس زکی، قاهره، ۱۴۱۹ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- اردبیلی، احمد بن محمد، *زبدۃ البیان فی أحكام القرآن*، کتابفروشی مرتضوی، چاپ اول، تهران، بی تا.
- \_\_\_\_\_، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۰۳ق.
- امام خمینی، سید روح الله موسوی، *توضیح المسائل*، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ش.
- بیضاوی عبدالله بن عمر، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۸ق.
- تبریزی، جواد بن علی، *منهاج الصالحین*، مجمع الإمام المهدی علیه السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۲۶ق.
- تهرانی، سید محمد حسین حسینی، *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ دوم، مشهد، ۱۴۲۱ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *صحاح اللغة*، چاپ اول، بیروت، ۱۳۷۶ق.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، قم،



١٤٠٩ق.

حسيني طهراني، محمدحسين، معادشناسي، ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، نشر علامه طباطبائي، چاپ هفدهم، مشهد، ١٣٩٥ش.

حلي، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان*، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ اول، قم، ١٤١٠ق.

خويي، سيد ابوالقاسم موسوي، *منهاج الصالحين*، نشر مدينة العلم، قم، ١٤١٠ق.

روحاني، سيد صادق حسيني، *منهاج الصالحين*، بي نا، بي جا، بي تا.

زمخشري محمود بن عمر، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، دار الكتاب العربي، چاپ سوم، بيروت، ١٤٠٧ق.

زمخشري، محمود بن عمر، *أساس البلاغة*، چاپ اول، بيروت، ١٩٧٩م.

سيزواري، سيد عبدالاعلي، *مهذب الأحكام*، مؤسسه المنار، دفتر آيت الله سيزواري، چهارم، قم، ١٤١٣ق.

شهيد اول (محمدبن مكي)، *ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة*، مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، قم، ١٤١٩ق.

شهيد اول، محمد بن مكي، *اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية*، دار التراث - الدار الإسلامية، چاپ اول، بيروت، ١٤١٠ق.

شهيد ثاني، زين الدين بن علي، *مسالك الأفهام*، مؤسسه المعارف الإسلامية، چاپ اول، قم، ١٤١٣ق.

شوكاني محمد بن علي، *فتح القدير*، دار ابن كثير، دار الكلم الطيب، چاپ اول، دمشق، بيروت، ١٤١٤ق.

صدوق محمد بن علي بن بابويه، *من لا يحضره الفقيه*، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، چاپ دوم، قم، ١٤١٣ق.

طباطبائي سيد محمدحسين، *الميزان في تفسير القرآن*، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، چاپ پنجم، قم، ١٤١٧ق.

طباطبائي، سيدعلي بن محمد، *رياض المسائل*، مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، قم، ١٤١٨ق.

طبرسی فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۲ ش.

طنطاوی سید محمد، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، بی نا، بی جا، بی تا.  
طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الإمامیة*، المكتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۷ ق.

\_\_\_\_\_، *تهذیب الأحکام*، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷ ق.  
\_\_\_\_\_، *العُدّة فی أصول الفقه*، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ ق.  
عاملی، سید جواد بن محمد، *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۹ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، *نهاية الإحکام فی معرفة الأحکام*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۱۹ ق.

\_\_\_\_\_، *تذکرة الفقهاء*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ ق.  
\_\_\_\_\_، *إرشاد الأذهان إلى أحکام الإیمان*، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۰ ق.

\_\_\_\_\_، *تحریر الأحکام الشرعیة*، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۲۰ ق.  
فخرالدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۲۰ ق.

فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر*، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۴ ق.  
قمی، مشهدی محمد بن محمدرضا، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸ ش.

کاظمی، فاضل، جواد بن سعد اسدی، *مسالك الأفهام إلى آیات الأحکام*، ۴ جلدی.  
کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷ ق.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الأنوار*، مؤسسه الطبع و النشر، چاپ اول، بیروت،